

- اصلاح اخلاق -

حکما و دانشمندان در امکان اصلاح اخلاق و عدم امکان آن به تناقض آراء دچار شده اند، کسانی که بمفهوم «خوی بد در طبیعتی که نشست - نرود تا بروز مرگ از دست» معتقدند، تأدیب و تهذیب را از لوازم حتمیه میدانند و اخلاق زشت را به نقصان تربیت نسبت میدهند.

اخلاق تابع تأثیرات و رانندگی؟ تغیر و تبدل در این اساس راه ندارد؟ یا قیام اخلاقیه از نقص تربیت بوجود میآیند؟

در میان فلاسفه، اول «کانت»، پس از وی «شوپنهور» و «سپنسر» این مطلب را تأیید میکنند. کانت موجودات را در دو صورت ملاحظه کرده یکی را اصل و دومی را حادث نامیده است. میگوید: «ما بر اصل واقف نیستیم و از حقیقت آگاهی نداریم، اشیاء و انسان از حریت بی بهره اند، حاکمیت و حریت از خصایص اصل است، اخلاق ما را اصل معین می کنند، حادث مانند آلات و اسبابی که يك محرك قوی آنها را بحرکت آورد حکم اصل را تعقیب نموده مطابق دستور آن حرکت می نماید، ما از این روی نمیتوانیم حریت اخلاقی داشته باشیم، بنابراین مساعی و مجاهدات ما در تبدیل و تغیر اخلاق سودمند نخواهند بود.»

کانت با وجود این نظریه، تبعیت قانون اخلاق را از ضروریات می شمارد. «کرسون» میگوید: «در صورتی که حیات بشر بر حسب مقررات قطعیة اصل سپری خواهد شد،

در حالتی که ما را قوه تصرف نداده اند ، بیروی قانون اخلاق از کجا و چگونه انجام خواهد یافت ؟ انسان بی اراده و اختیار را بچنین تکلیفی مقید ساختن کیفیت خالی از منطق نیست ؟ گروهی از متفکرین با بطلان این عقیده سعی کرده اند اما این فکر چقدرها مردم را از طریق تربیت منحرف ساخته است !

اکنون قسمتی از براهین « شوپنهاور » را ملاحظه کنیم . رأی این فیلسوف چنین است : « اخلاق را تغییر نتوان داد ، انسان بمادگی شهور و ایام در لفافه متغیر معلومات و شروط وافکار و مناسبات مثل خرچنگی که در پوست خود گنجیده است بترتیبی که موافق شخصیت او است زندگانی میکند ، اخلاق باعتبار استقامت عمومی بتحول و انقلاب معروض میشوند ، انسان در یک قضیه هر قسم رفتار کرده باشد همینکه موجبات آن فراهم گردید باز همان رفتار و کردار را پیش می گیرد ، همینکه یکی از دوستان قدیم خود را پس از بیست یا سی سال ملاقات می کنیم و می بینیم در عادات و اخلاق او تفاوتی زوی نداده است این مسئله بر ما واضح میشود . احتمال وجود « وجدان اخلاقی » که تا هنگام پیری قبایح روزگار جوانی ما را توییح میکند مبنی بر همین قاعده است ، باید معترف شویم که در مسافت فاصله این دو مرحله عمر اخلاق تغییر نکرده اند . غلط کاریها ، نادانیها ، دیوانگیهای عهد شباب در سن کمال مورث خجالت و انفعال ما نمی شوند . این مسائل بقوه منفکره ارتباط دارند . همه این حرکات ناشایست عوض شدند ، مثل لباسی که در جوانی می پوشیدیم آنها را کندیم و بکناری انداختیم . بواسطه تأثیر همین حقیقت ، شخصی که

سیئات اخلاقی خود را فهمیده و برای تهذیب نفس آماده شده
 تماماً باصلاح معایب باطنی موفق نمیشود، علی رغم تعهد صمیمی
 هر وقت فرصتی بدست آید بارتکاب همان خبط و خطا مبادرت
 میکنند. فقط فهم و علم این شخص را میتوان اصلاح کرد. هیچ
 مؤثر اخلاقی یافت نخواهد شد که جز علم انسان چیز دیگر را
 بتواند اصلاح نماید، کجیها را با موعظت راست کردن، اخلاق را
 با بند و اندرز تصحیح نمودن، طبیعت را با این وسایل تبدیل دادن،
 بدان ماند که سرب را با تاثیر خارجی طلا کنند یا با تصرفات
 فلاحتی از درخت چنار میوه خوشگوار بخواهند. اخلاق در
 تحت مؤثرات خارجی بوجود نمی آید، شخصی و موروثی و
 طبیعی هستند. اخلاق اولاً در دوره طفولیت خود نمائی کرده
 نمونه کوچک اوقات رشد و تمیز را نشان میدهند، بهمین علت
 دو طفل که از يك معلم تربیت یافته و در يك محیط بزرگ شده اند
 اخلاق و عادات مختلفه دارند. «
 این است مقداری از دلایل شوپنهاور که بسیاری از مردم را
 بمسئله وراثت و ثبات اخلاق معتقد نموده است. با اندک تأمل
 میتوان دانست که در این بیانات چقدر تناقض و تضاد موجود است،
 کار نتیجه اخلاق است، در صورتیکه افعال تغییر می کنند این
 تغییر را چرا بتوسعه معلومات منسوب بداریم و آن را از آثار تبدیل
 اخلاق نشماریم؟ در صورتیکه باستعانت ترقیات عقلیه میتوانیم از
 مفسد اعمال محترز باشیم این توانستن را چرا به تحسین خلق و خوی
 خویش نسبت ندهیم؟ اگر اخلاق زمان طفولیت در تمام مراحل عمر

مؤثرند ، اگر در مجمع انسانی ارادل از ارباب فضایل بیشترند ، هیچک اینها نظریه « شوپنهور » را تأیید نمی کنند ، انسان باید معترف شود که بهتذیب صفات و تصفیه اخلاق نمیکوشد ، چنانکه « هوگو » می گوید « خلق و عادت از سنگ سختی که قطرات باران در آن اثر کند کمتر نیست . جوانی عیاش و سبک مغز که باخلاق ناستوده متصف است متأهل میشود ، محبت خانواده و علاقه زن و فرزند بر او مستولی میگردد و در نتیجه تعقل و تدبیر در جای جنون و جهالت می نشیند ، مردی جیان بتصادف بمعرکه جنک میافتد ، با رشادتی غیر مترقب ما تند رزم آزمایان میجنگد ، توانگری صاحب ضیاع و عقار ثروت خود را از دست داده با فقیری گوشه نشین مجالست مینماید ، فکر و آرزو و غرور و نخوت او بحالت دیگر مبدل میشود ، شخصی که نیمه عمر را با دوستان مهمل آواره گذرانده است ناگهان از حسن اتفاق با رفیقی ساعی و مجتهد همراه شده بیکارگی را ترك میکند . نظایر آنچه گفتیم بسیار است .

«هربرت اسپنسر» امتداد زمان و تضییقات قوای خارجی را موجب تحول اخلاق میدانند و میگویند : حصول مقصود بمرور قرنها محتاج است ، تجارب چندین هزارساله نیاکان ما در دماغهای ما مرتسم شده اند . در مقابل تمرد و عصیان این میراث دهشت انگیز از اراده ضعیف ما چه ساخته است ؟

« پایو » مینویسد : « اخلاقی که از حس و فکر اول تا آخر همیشه خوددین و یک نواخت باشند در کجا بدیده دنت « شوپنهور »

مصادف شده اند؟ مشهودات ما بطلان ملاحظات « شوپنهور »
و « کانت » را مدلل کرده اند. به « سپنسر » باید گفت: اوصاف
مدوحه نیز همانطور که شما میگویند در دماغهای ما منقوشند،
اگر عزم راسخ خود را بکار اندازیم باندازه قوای موروثی
از اسلاف که بر ضد ما کار می کنند قوای صالحه در خویشتن
خواهیم یافت که باعانت ما خواهند شتافت.

- رباعیات خیام -

از « النظرات » مصطفی لطفی منقووظی

مانند مسافری که راه تم کند و از بیابان خشک خالی بدشتی
سبز و خرم و بوستانی بر از گل و گیاه وارد شود، من نیز همانطور
بر رباعیات خیام اطلاع یافتیم، گاهی چند بر نداشته، در این جا
گلهای بر نقش و نگار، نباتات رنگارنگ متجانس و غیر متجانس،
جویبارهای روشن تر از ستاره گان سپهر مشاهده نمودم، مرغان
ترانه ساز که از شاخه شاخه پرواز کرده دائماً جمع و پراکنده
بودند، گاه خشم و جنگ، گاه الفت و آشتی داشتند، زمانی
آفتاب صعود میکردند که بال با آسمان میسودند، لحظه چنان فرود
میآمدند که سطح آب را میبوسیدند و در بلندی و پستی همواره
آوازهای مفرح خود را تکرار مینمودند، این ترنم نشاط بخش
نغمه های خیالی حور بهشت را بخاطر می آورد.

مدتی در اطراف این گلستان عبیر آمیز گردش نموده به رسوی